

بسم الله الرحمن الرحيم

اولین همایش ملی تأثیر نهج البلاغه در زندگی با تأکید بر مؤلفه های فرهنگی و اجتماعی

دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه مازندران

18 اسفند 1400 ش.

بررسی علل انحراف خواص در عصر حضرت علی علیه السلام از منظر نهج البلاغه

سمانه بازیانی¹

محمد مهدی کریمی نیا²

مجتبی انصاری مقدم³

چکیده

حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر اسلام، شایسته ترین فرد عالی برای اداره امور جامعه اسلامی بود. بجز حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، هیچ کس از نظر فضیلت، تقوا، بینش فقهی، قضایی، جهاد و کوشش در راه خدا و سایر صفات عالی انسانی به پایهی حضرت علی علیه السلام نمی رسید. به دلیل همین شایستگیها، آن حضرت بارها به دستور خدا و توسط پیامبر اسلام به عنوان رهبر آینده مسلمانان معرفی شده بود بنابراین از این نظر، انتظار میرفت که پس از درگذشت پیامبر، بلافاصله علی علیه السلام، زمام امور را در دست گرفته و رهبری مسلمین را ادامه دهد. اما عملاً چنین نشد و خواص با سابقه درخشان عصر حضرت علی علیه السلام، دچار انحراف گردیده و مقابل ولی الله ایستادند. پژوهش حاضر به روش توصیفی تحلیلی انجام شد. با مراجعه به منابع مکتوب، این نتیجه حاصل شد که عواملی همچون؛ رو به ضعف نهادن و به خطر افتادن موقعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظامی و راحت طلبی خواص، سبب انحرافشان گردید.

¹ . دانش آموخته سطح سه (کارشناسی ارشد) رشته تفسیر و علوم قرآنی، مرکز تخصصی ریحانه الرسول (سلام الله علیها)، شهر جویبار استان مازندران، معاون پژوهش، پژوهشگر و فعال فرهنگی، samaneh_bazayani@yahoo.com

² . استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، طلبه و پژوهشگر حوزه علمیه قم، kariminia@quran.ac.ir

³ . دانشجوی دکتری علوم و حدیث، دانشگاه میبد، مدرّس دانشگاه و پژوهشگر، mojtabaansari6767@gmail.com

کلید واژگان: انحراف خواص، حضرت علی علیه السلام، خواص، زیر، طلحه، نهج البلاغة

مقدمه

علی علیه السلام نخبی بشریت و جوهری کمال انسانیت است. پیامبر اعظم درباره جایگاه امیرالمومنین علیه السلام، اینطور فرمودند: "یا علی! أنت عبقریهم؛ تویی گزیده خلق" (متقی هندی، 1413ق، 11، 627) و نیز خود حضرت در معرفی خود فرمودند: به خدا سوگند! کلمه ای از حق را نپوشاندم، هیچ گاه دروغی نگفته ام، و از روز نخست، به این مقام خلافت و چنین روزی خبر داده شدم" (نهج البلاغه، خطبه 16). علی علیه السلام نه تنها در جهان خاکی درخشید و مظهر اسماء و صفات حق و تجلی جمال و جلال کبریایی شد، بلکه در آخرت نیز پرتو جمالش، روشنگر محفل قدسیان و کروییان است. پیامبر اعظم، او را اینگونه معرفی نموده است: "علی بن ابی طالب علیه السلام یزهر فی الجنة ککوکب الصبح لأهل الدنیا" علی بن ابی طالب در بهشت نورافشانی میکند؛ آنگونه که ستاره صبح برای مردم دنیا. و همچنین ایشان را از عطایای الهی بر خود شمرد و فرمود: "و أعطانی فیک أُنک ولیّ المومنین بعدی" (متقی هندی، همان، 611-625). ولایت او هم از آسمانها و با سخن پروردگار آمده است. "یا أبا محمدا! واللّه ماجأت ولایة علی بن ابی طالب من الارض و جاءت من السماء مشافهة..." (کلینی، 1، 1375، 443). این ولایت و رهبری را خداوند برای ایشان مقرر فرمود.

پس از درگذشت پیامبر اسلام، به رغم تأکیدات ایشان در غدیر خم مبنی بر جانشینی حضرت علی علیه السلام، جماعتی از انصار با حضور نخبگانی از قریش به نام ابوبکر و عمر در سقیفه بنی ساعده گردهم آمدند تا مسئله جانشینی پیامبر را در میان خود حل کنند، این در حالی بود که علی علیه السلام و زیر و طلحه در خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها حضور داشتند (ابن هشام، 2، 565).

بخاطر سکوت و بی تدبیری مردم، خلفایی انتخاب شده و بر مردم زعامت کردند. بعد از گذشت سالها و با دیدن بی عدالتی ها، مردم جامعه، نیاز به رهبر الهی را در خود احساس کرده و با اصرار به علی بن ابی طالب علیه السلام، تصمیم به جبران اشتباهات خود نمودند. در این سالها، بعضی از خواص مانند طلحه و زیر، با سابقه درخشان در اسلام همراه و هم سفره حضرت علی علیه السلام ماندند، ولی این همراهی شان طولی نکشید و دچار انحراف شده و تا جایی پیش رفتند که بر روی ولی الله شمشیر کشیدند.

پژوهش حاضر در صدد پاسخگویی به این سوال است که علت انحراف این خواص چه بود؟

پژوهشهایی در این زمینه انجام گرفته است مانند: "مناسبات حضرت علی علیه السلام با زیر بن عوام در عصر خلفای راشدین"، علی سرافراز، 1397؛ "خواص امت و جنگ جمل"، محمد عرب صالحی، 1393؛ "ماهیت رفتار سران جمل در

ماجرای سقوط بصره"، میری، وجیهه، و دیگران، 1394؛ و... که در همهی این آثار به مسئله انحراف دقت و اشاره شده است. پژوهش حاضر در صدد است که علاوه بر بیان علت انحراف، سابقهی خواص را بصورت دقیق بیان نموده و علت انحراف را ذکر نماید تا تطبیق این نکات، سبب دقت در احوال و افعال منتظران حضرت حجت علیه السلام شود.

آنگاه که امیرالمومنین از آلام و مصائب خود سخن میگوید، از مرگ پدر یا مادر کمتر سخن به میان میآورد حتی مصیبت مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از آن پس فاطمه زهرا سلام الله علیها- هر چند برای آن حضرت بسیار سنگین و کمرشکن بود- بر محور محدود عواطف انسانی و پیوند خانوادگی نمینگردد، بلکه بعد معنوی مصیبت و آثار نامطلوب آن را مورد توجه قرار میدهد. همچنان که ستم در حق اهل بیت از آن بابت که ستم بر اسلام و تعرض به حریم الهی و گستاخی نسبت به کرامت و ارزشهای انسانی است، بیشتر علی علیه السلام و خاندانش را میآزارد تا آنچه به حیات شخصی آنان مربوط میشود (نهج البلاغه، نامه 62).

مظلومیت امیرالمومنین علیه السلام از این مقوله است، همانطور که خودشان فرمودند: "لَقَدْ ظَلِمْتُ عِدَدَ الْمَدْرِ وَالْوَبْرِ؛ به عدد سنگریزهها و شمار تارهای موی، بر من ستم شده است" (مجلسی، 28، 373). در زیارت حضرت میخوانیم: "أَنْتَ أَوَّلُ مَظْلُومٍ" (مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه امیرالمومنین، زیارت پنجم). پیامبر بر مظلومیتش گریست و خود نیز از شرح مظلومیت خود مکرر سخن گفت. آن چه بر این مظلومیت میافزاید باطل بودن راه دشمنان او و بی وفایی یاران امام با آن حضرت و بهانه جویی آنها در دفاع از حق و استواری پیروان باطل در راهی بود که میپیمودند. و این همان درد جانسوزی است که حضرت را آزرده و زبان به شکوه میکشاید: "فيا عجباً عجباً! والله يميئ القلب و يجلبُ الهمَّ من اجتماعِ هؤلاء القومِ على باطلهم و تفرقكم عن حَقِّكم... شگفتا! شگفتا! چیزی که قلب را می میراند اتحاد آن قوم است در باطلشان و اختلاف شماست در حقتان" (نهج البلاغه، خطبه 27).

1. درگذشت پیامبر اکرم (ص) و مسئله جانشینی و رهبری

هنگام بیعت انصار با ابوبکر، بنی هاشم در حالیکه زیر با آنان بود با هم احتجاج می- کردند که خلافت، حق علی علیه السلام است و مخالفت خویش را با انتخاب ابوبکر و حمایت از علی علیه السلام، اعلام کردند. حتی زمانیکه عمر به خاذهی حضرت علی علیه السلام رفت، تا آنان را برای بیعت بیاورد، زیر با آنکه داماد ابوبکر بود، در برابر عمر شمشیر کشید (ابن قتیبه دینوری، 1410، 1، 11). ولی پایش لغزید و شمشیر از دستش افتاد. اطرافیان عمر او را گرفتند، ولی زیر گفت: "شمشیرم را در نیام نمیکم تا با علی علیه السلام بیعت شود" (طبری، 1362، 2، 203)، عمر گفت: "شمشیرش را بگیرد و به سنگ بزنی" (ابن اثیر، 1385، 325). حضرت از او با اوصاف "فارس العرب و احربهم" (الجوزی، 1412، 1، 325).

5، 83) و " اشجع الناس " (اعثم کوفی، 2، 1406، 298) و " فارس قریش " (همان، 300) یاد میکرد.

انقلابیون تنها در فکر کنار زدن عثمان بودند و هر چند در مدت محاصره‌ی خانه‌ی عثمان، اسم امام علی علیه السلام بر سر زبانها بود، اما برنامه روشنی برای آینده نداشتند، لذا وقتی که عثمان را کشتند تازه با مشکل انتخاب خلیفه روبرو شدند. از میان اعضای شورای شش نفری، علی علیه السلام از همه محبوبتر و از حیث فضیلت و سابقه درخشان در اسلام، هیچ کدام از آنان به پایی او نمیرسیدند و همین معنا مردم را بیشتر به سوی امام میکشاند. حضرت علی علیه السلام با ارزیابی اوضاع و ملاحظاتی دگرگونیهایی که در زمان عثمان رخ داده بود، و نیز دوری و بیخبری فاحش مسلمین از اسلام اصیل نخستین، خوب میدانست که حکومت کردن بعد از فساد و آلودگی دوران حکومت عثمان بسیار مشکل است و مردم، به ویژه سران، زیر بار اصلاحات مورد نظر او نمیروند و عدالت او را تحمل نمیکنند. از این رو وقتی که انقلابیون به حضرت پیشنهاد بیعت کردند، نپذیرفت (پیشوایی، همان، 78).

اما چون رفت و آمدها زیاد شد و درخواستهای مصرانه‌ی مسلمانان افزایش یافت و سیل مردم خسته از مظالم پیشین و مشتاق عدالت، به در خانه حضرت سرازیر گردید، امام احساس وظیفه کرد و ناگزیر بیعت مردم را پذیرفت. مخالفان امیرالمومنین علیه السلام نیز معترف بودند که آن حضرت از روی طوع و رضا به بیعت تن نداد. معاویه در نامه‌ای به امام از نارضایتی آن حضرت به تصمیمات سقیفه و مسئله بیعت، سخن گفته و نکوهش میکند که چرا از روی اکراه و اجبار، بیعت نموده‌است. آنگاه امیرالمومنین علیه السلام در پاسخ معاویه، نامه‌ای می‌نگارد (نهج البلاغه، نامه 28). امام در این سخن نه تنها اجباری بودن بیعت را رد نمی‌کند، بلکه آن را از امتیازات خود می‌شمارد تا همگان بدانند که علی علیه السلام به اختیار و تمایل خود بیعت نکرده است و نکته جالبی را برای دیگران و به عنوان یک اصل خاطر نشان می‌سازد و آن این است که مظلومیت، برای یک انسان با ایمان، ضعف و نقص نیست؛ هرگاه که در دین، ثابت و در یقین استوار باشد.

امام علی علیه السلام برخلاف اعتراضی که به سقیفه سازان داشت، بالأخره مجبور شد تا این بیعت شوم را با اکراه و اجبار در آن وضع موجود بپذیرد، در عین حالی که نارضایتی خود را از بیعت پنهان نمیداشت. راز مطلب این بود که امیرالمومنین علیه السلام میدید از یک سو دشمنان داخلی و منافقان کینه توز در پی فرصت برای ضربه زدن به اسلام و تحقق بخشیدن به آرمانهای دیرینه جاهلیت اند و از سوی دیگر، برخی قبائل عرب مرتد شده و برای مقابله با اسلام صف آرای می‌کنند. در چنین شرایطی اگر به اختلاف داخلی دامن زده شود ضربه اصلی متوجه اسلام نوپا خواهد شد و این چیزی است که امیرالمومنین به آن رضایت نمی‌دهد (رهبر، همان، 63).

2. برجسته شدن نقش عامه در حکومت امام علی علیه السلام

امام علاوه بر این حقوق، حق استیضاح زمامداران را از حقوق مردم شمرد و فرمود: ای مالک، ... در برابرشان فروتنی نمای و بفرمای تا سپاهیان و یاران و نگهبانان و پاسبانان به یک سو شوند تا سخن گویشان بپهراس و بی لکنت زبان، سخن خویش بگویند (نهج البلاغه، نامه 53). تا قبل از این کجا دیده شده است که حاکمی، وفادارترین سردارانش را چنان به حساب بکشد که برخی از ترس به دشمن بپیوندند و خود عامل فتنه شوند. عدالت فراگیر و همه گیر امام علی علیه السلام، خوشایند بعضی از افراد جامعه آن روز نبود. ایشان به افکار عمومی، توجه میکردند، برای نقطه نظرات مردم ارزش قائل بودند و به آنها بها میدادند. حضرت اجباراً مردم را به کاری و امیداشتند، مگر اینکه مردم، خود نسبت به آن تمایل داشته باشند. ایشان معتقد است، خلیفه یا کارگزار زمانی میتواند اعمال حاکمیت داشته باشد که مردم آن را بپذیرند. در این زمینه نیز آن حضرت میفرماید: "آن کس را که مردم، فرمانش را اجرا نکنند کاری از دستش بر نیاید (نهج البلاغه، خطبه 27). بنابراین، ملاک و معیار اداره جامعه، رأی مردم است که رأی مردم سبب مشروعیت حکومت و اعمال حاکمیت میشود.

آن حضرت تا بدان جا برای مردم احترام قائل است که هرگز آنان را امر به معروف و نهی از منکر نمیکند، مگر اینکه قبلاً خود انجام داده باشد (نهج البلاغه، خطبه 157). در دولت ایشان، فاصله ای میان پیشوای مردم و عامه مردم نبود. دولت در این دوره، ماهیتی الهی و مردمی پیدا کرد، یعنی با معیارهای الهی و با خواست و استقبال مردم شکل گرفت و با مشارکت فعال آنان استمرار یافت (امینی، 1391، 40).

با اینکه طلحه و زبیر از نخستین کسانی بودند که با طوع و رغبت به آن حضرت، دست بیعت دادند (ابن سعد، 1374، 3، 31). اما طولی نکشید که با مشاهده سیاست عدالت محورانهی امام علی علیه السلام در احیای سیره رسول الله و مبارزه با نابرابری ها دریافتند که چون زیاده خواهیها و فزون طلبیهایشان در منظومه نوین سیاسیدینی حاکم، مورد توجه خلیفه جدید قرار نخواستند گرفت (یعقوبی، 1371، 2، 72). با کدورت خاطر، اما به بهانه عمره، از مدینه خارج شدند و در مکه با تمسک به خونخواهی عثمان، جمعی از متعرضان به حاکم جدید را به دور خود جمع کردند و کوشیدند برای مشتی کردن امر بر مسلمانان، و ایجاد جنگ روانی در میان آنها، ام المومنین عایشه را با خود همراه سازند تا ضلع سوم مثلث فتنه را کامل نمایند و فتنه جمل را به پا کنند (میری و دیگران، 1394، 160). طلحه و زبیر با حضور در محضر ام المومنین عایشه و طرح این ادعای دروغین که به اجبار تن به بیعت علی علیه السلام داده اند و در صحت انتخاب خلیفه و مشروعیت او تردید دارند، همسر پیامبر را که از علی علیه السلام کینه ها به دل داشت (مفید، 1367، 225). به بهانهی خونخواهی عثمان با خود همراه کردند و

این امر را بهترین مستمسکی میدانستند تا در پرتو آن بتوانند جمعی از فریب خوردگان و عدالت ستیزان را علیه امام بسیج کنند(میری و دیگران، همان، 161).

روایات دلالت دارند بر اینکه پس از کشته شدن عثمان، قریب به اتفاق مردم و از جمله زبیر و طلحه با علی علیه السلام بیعت کردند و اکثر منابع اولیه تصریح می-کنند که در بیعت آنان اجباری در کار نبوده است(یعقوبی، همان، 2، 178). امام علیه السلام، خواهان خلافت نبود بلکه مردم از او خواستند خلیفه شود و او مجبور به پذیرش خلافت شد. چنانکه خود حضرت اشاره دارند: "مردم از هر طرف به سوی من شتافتند و پی در پی از هر جانب هجوم آوردند و ازدحام کردند تا اینکه نزدیک بود حسن و حسینم لگدمال شوند و پهلوهیم بشکند. هم چنانکه گوسفندان در آغل ازدحام میکنند، گرد من جمع شدند"(نهج البلاغه، خطبه 3). و همچنین زبیر و طلحه اولین کسانی بودند که بیعت کردند(طبری، همان، 4، 427). اگر حضرت در بیعت زبیر و دیگران، اجبار میکرد، باید سعد بن وقاص و عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه که از بیعت با امام سر زده بودند، وادار به بیعت میشدند(ابن قتیبہ دینوری، همان، 1، 75). ولی آن دو قطعاً با کراهت قلبی بیعت نموده‌اند، زیرا هر دو خود را در موقعیت خلافت و همطراز با علی علیه السلام میدانستند و این سخن آنان که پس از نکث پیمان میگفتند: "که ما با دست خود بیعت کردیم نه با قلب خود(ابن ابی الحدید، 1374، 107). آن دو، سودای ریاست داشتند و در انتظار خلافت بودند؛ ولی کسی به آنها توجه نکرد و شورشیان با آنها موافق نبودند، لذا ناچاراً با علی علیه السلام بیعت کردند که حداقل علی علیه السلام به آنها حکومت کوفه و مصر را بدهد(شهیدی، 51، 1373-52).

در جمع معارضان علی علیه السلام، کسانی بودند که سابقه جهادی و مبارزاتی در اسلام و در محضر پیغمبر داشتند. البته کسانی دیگر نیز بودند که هرچند به صف معارضان نپیوستند، اما از بیعت با امیرالمومنین علیه السلام امتناع ورزیدند؛ مانند عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت و اسامة بن زید که از چهره‌های معروف صدر اسلامند. حسان بن ثابت، شاعر پیغمبر بود و در روز عید غدیر با سرودن شعری تاریخی از ولایت امیرالمومنین، تصویری زیبا ارائه داد. اسامة بن زید نیز همان جوانی است که پیامبر در روزهای واپسین عمر مبارکش او را به فرماندهی سپاه تبوک برگزید و همه را به طاعت وی در این امر فرا میخواند. عبدالله بن عمر هم کسی بود که فضایل بسیاری را برای امیرالمومنین و اهل بیت پیغمبر اکرم نقل کرده‌است. حال جای این پرسش است که چرا اینان از بیعت با علی علیه السلام سرباز میزدند؟

در پاسخ این سوال میتوان گفت: که مقاصد دنیوی در این جا نیز ردپای خود را نشان میدهد و در فضای سیاسی که دشمن فراهم ساخته است نقش خود را ایفا میکند. حسابرهای مادی و مصلحت اندیشیهای مقطعی، راه کسانی را که در اندیشه‌اند، از راه اسلام جدا میسازد و در این پرتگاه سرازیر میکند. امام علی علیه السلام در خطبه‌ای به این موضوع اشاره میکند و میفرماید: "و لیس امری و امرکم واحداً و ائی آریذکم لله و انتم تُریدوننی لأنفسکم؛ کار من و شما یکسان

نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خواسته‌های دلتان" (مفید، همان، 225). آنها که علی را برای خدا می‌خواستند به هیچ قیمت او را از دست ندادند و آنانکه خواسته‌های دلشان را مقدم میدانستند همین که دیدند این خواسته‌ها برآورده نیست، علی علیه السلام را رها کرده و علم مخالفت برافراشتند، یا به معاویه پیوستند و یا محافظه کارانه راه سومی برگزیدند.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که؛ سوابق ایمانی، جهادی و انقلابی افراد نمیتواند برای آنان عذر موجهی باشد که با استناد و اتکای به آن، دست از ولّی امر و امام زمان خود بردارند، چون رسانیدن بار امانت به سر منزل مقصود، خوف و خطرهای سوخت و سازها را دارد و همواره بر سر راه انسان در مسیر حق، پرتگاههای سقوط فراوان است مانند؛ هوای نفس، مال و ثروت، جاه و مقام، ترس و امید، عقده‌ها و کینه‌ها، خودخواهیها و کبر و غرورها، چالش‌هایی هستند که انسان را فریب میدهند (رهبر، همان، 199).

3. آسیب‌هایی که خواص عصر حضرت علی علیه السلام را به انحراف کشاند

جای سوال و شگفتی این است که یاران منتظر ولی خدا، با سابقه درخشان در اسلام و جهاد و بندگی، به کدام دلیل از مسیر ولی زمان به انحراف رفتند و بر روی امام خود شمشیر کشیدند؟ بعضی از این موارد مانند حب دنیا، قدرت طلبی و امتیاز طبقاتی در ذیل آمده است؛ تا با تأمل و دقت در این آسیب‌های احتمالی، از ادامه مسیر انتظار حضرت حجت جا نمانیم و از تکرار قسمت‌های دردناک تاریخ پیشگیری کنیم.

3-1. رو به ضعف نهادن و به خطر افتادن موقعیت اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و نظام

عمر بن خطاب پس از اینکه ضربت خورد و احساس مرگ کرد به فکر افتاد که برای خویش، جانشینی برگزیند، لذا اقدام به تشکیل شورایی شش نفره از اصحاب کبار پیامبر صلی الله علیه و آله کرد. از جمله آنها علی علیه السلام، زبیر، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، و عثمان بن عفان بودند (مسعودی، 1409 ق، 2، 304). عمر در حالی این شورا را تشکیل داد که خود واقف بود که فقط علی بن ابی طالب میتواند جامعه را به راه راست هدایت کند و در شرایطی زبیر و دیگران را همدریف علی علیه السلام قرار داد که ضمن برشمردن عیوب آن‌ها از زبیر اینگونه یاد میکند که "او روزی انسان است و روزی شیطان و حریص مال دنیا" (یعقوبی، همان، 2، 15). شرکت زبیر در این شورا باعث شد که ایشان خود را همسنگ و همتای علی علیه السلام بدانند و در ردیف او قرار بگیرد و سرانجام پس از قتل عثمان، ادعای خلافت نماید و به قیام علیه او بپردازد. غافل از اینکه اگر پیشگامی و صحابه‌کباری چون او به مخالفت با علی علیه السلام

بپردازد چه پیامدهای بزرگی در افکار عامه خواهد گذاشت و جامعه را به چه سمتی خواهد برد.

دلیل دیگری که موجب انحراف زیر از مسیر ولایت شد، اختلاف بر سر ماترک صفیه مادر زیر بود که داوری آن به عمر حواله شد. خلیفه به سود زیر حکم کرد. علی علیه السلام نیز آن حکم را صرفاً به سبب قدرت و حکومت عمر، به ظاهر پذیرفت، بدون اینکه از لحاظ شرعی به آن اعتراف داشته باشد. لذا از این بابت زیر از امام علی علیه السلام مکدر شد و این در دل او باقی ماند (ابن ابی الحدید، همان، 122). نمیری نیز می نویسد: "او غرق در دنیا شده بود، به طوری که از طرف عثمان صاحب ملک و ضیاع فراوان گردید" (ابن شبه نمیری، 1410 ق، 228). مسعودی نیز می نویسد: "در بصره خانهای ساخت که تجار و مالداران بحرین و دیگران بدانجا فرود میآمدند و در مصر و اسکندریه نیز خانههایی برای خود ساخت" (مسعودی، 1409 ق، 1، 69). مجموع میراث او را حدود پنجاه و دو میلیون درهم نوشتند (محمد بن سعد، همان، 3، 15). آن دو سردار بزرگ اسلام، هم اینک از ثروتمندان بزرگ عرب محسوب میشدند، آنان جهاد را رها کرده، رو به دنیاطلبی آوردند. "کان الزیر تاجراً مجدوداً فی التجاره"؛ زیر تاجری بود که در امر تجارت خوش شانس بود (عرب صالحی، 1390، 178). او که زمانی "سیف الاسلام" خوانده میشد، اکنون در معرفی، تاجر بودنش مطرح میشود. کان للزیر الف مملوک یوّدون الیه الخراج؛ (عسقلانی، 1415 ق، 2، 557). "زیر هزار کنیز داشت که مالیات ملک های او را جمع آوری و به او ادا می کردند؛ و کان للزیر اربع نسوة قال و ربّع الثمن فاصاب کل امرأة الف الف و مائة الف قال فجميع ماله خمسة و ثلاثون الف الف و مائة الف، زیر چهار همسر داشت. وقتی یک هشتم مالش را بین چهار زنش تقسیم کردند، به هر کدام یک میلیون و صد هزار دینار رسید." (محمد بن سعد، همان، 3، 81) هر دینار حدود یک مثقال طلاست. تازه این غیر از زمینها و باغهای او بود.

چنین ثروتهای بادآوردهای با حکومت عدل حضرت امیر علیه السلام سازگار نیست. خود امام علیه السلام فرمودند: "به خدا قسم، اگر این ثروتهای حرام را مهر زنهای خود قرار داده باشید، آن را به بیت المال مسلمین باز خواهم گرداند" (کلینی، همان، 5، 33). این جاست که سنگینی بار دنیا، کفه عقل را به طرف خود مایل کرده، انسان را از راه حق باز میدارد. به علاوه، بر فرضی که این همه ثروت هنگفت از راه حلال هم بدست آمده و رانت و ویژه خواری در آن نبوده باشد، بی شک بر سر حکومت با امام علی علیه السلام چانه زدند و حضرت نیز آنها را به حرص و ولع داشتن نکوهش کردند. آنها خود، به شدت طمع خود اعتراف دارند. دل بستن به این همه ثروت، نمیگذارد دل از دنیا برکنند و در جبهه حق جانفشانی نمایند. به همین جهت، حضرت پس از پایان جنگ، بر فراز منبر بصره خطاب به مردم، بر این نکته تاکید کردند که دنیا، شیرین و سرسبز است و مردم را با شهوتها، دچار فتنه میکند و امور زودگذر را برایشان زینت میدهد.

یکی از عمده‌ترین انگیزه‌هایی که خواص از جمله طلحه و زبیر را به مخالفت و رویارویی با علی و داشت میل آنها به قدرت طلبی بود. آنان پس از سالها تلاش، اکنون خود را صاحب سهم در اسلام و اسلام را وام دار خود میدانستند و معتقد بودند که باید پاداش زحماتشان را در گرفتن حکومت مسلمین بگیرند. با نگاهی به روند حوادث، رفتار قدرت طلبانه این دو صحابی به خوبی نمایان خواهد شد. در ابتدای امر، زمانی که در مکه بر سر مکان مناسبی برای شورش به مشورت نشستند، یکی از دلایل نامساعد بودن شام را وجود مقتدر معاویه می‌شمردند که به دلیل خویشاوندی با عثمان، در خونخواهی او اولی بود. اگر سران فتنه به راستی در پی خونخواهی عثمان بودند و در این راه گوشه چشمی به قدرت نداشتند، برای آنها چه فرقی میکرد که امر خونخواهی خلیفه مقتول با چه کسی باشد؟ این که حاضر به پذیرش شام و به تبع آن، به رسمیت شناختن معاویه در این کار نشدند، نشان از خود رایی و قدرت طلبی آنها داشت که نمیخواستند موقعیت خود را به عنوان رهبران قیام از دست بدهند تا در صورت پیروزی احتمالی، ثمرهی آن نصیب دیگران شود (میری و دیگران، همان، 172). طلحه در خطبه‌ای که پس از سقوط بصره، مردم را به نبرد با علی علیه السلام فراخواند، صراحتاً ابراز داشت که "من شایسته ترین فرد در مصلحت اندیشی مسلمین هستم و علی هم اگر خواهد که ام المومنین را یاری دهد باید از خلافت کناره گیری کند" (مفید، 183، 1367-184). از این رو در پاسخ به سوال حضرت که چرا بیعت نمودید و سپس بیعت شکنی کردید، پاسخ میدهند: "مع الخوف شدة المطامع؛ در عین ترس، شدت طمع ما را به این کار و داشت (اصفهانی، بیتا، 299).

طلحه و زبیر انتظار داشتند که با بیعت با امام علی علیه السلام، بتوانند به پست و مقامی دست یابند و حتی خود پیشنهاد دادند؛ امام هم حکومت یمن را به طلحه و حکومت یمامه و بحرین را به زبیر داد. آنها ضمن تشکر از امام گفتند: "از این صله رحم جزای خیر بینی!" امام از گفتار آنان ناراحت شده، فرمودند: زمامداری امور مسلمانان را با صله رحم چکار؟ و فرمان را از آن دو باز پس گرفتند (یعقوبی، همان، 2، 180). آنها از هر گونه امتیازی در حکومت حضرت محروم شدند؛ زیرا حضرت شرط قبولی خلافت خود را لغو امتیاز طبقاتی و تساوی حقوق در میان همهی مسلمانان قرار داده بود. طلحه میگوید: "بهره ما از این حکومت به اندازه بهره سگ است از لیسیدن دماغش؛ نه به مقامی رسیدیم، نه به حکومتی، و نه شکمی سیر کردیم" (مفید، همان، 162).

در جریان محاصره عثمان توسط شورشیان، علی علیه السلام و زبیر هر کدام برای حفظ جان خلیفه، پسرانشان حسن بن علی علیه السلام و عبدالله بن زبیر را به در خانه عثمان فرستادند تا ضمن نگهبانی و حمایت از خلیفه، از کشتن وی جلوگیری نمایند (ابن اثیر، 1385، 3، 160). اما در ساعات پایانی محاصره خانه عثمان، تنها فرزندان علی در کنار او ماندند. این در حالی بود که زبیر و طلحه در خانه خود نشستند و در را به روی خود بستند و عملاً از یاری عثمان خودداری کردند (همان، 175). علی علیه السلام در اعلام برائت خود از همراهی با زبیر در ماجرای قتل عثمان میفرماید: "آنها (زبیر و طلحه) حقی را از من طلب میکنند که

خود واگذارند و گریختند و خونی را میجویند که خویشتن ریختند" (نهج البلاغه، خطبه 22). از این فرمایش امام متوجه میشویم که زیر برای دستیابی قدرت، از ایراد تهمت به دوست دیرینش رویگردان نبود (سرافراز، 1397، 95). آن حضرت در ابتدای حکومت، به طلحه و زبیر فرمودند: "لولا ما ظهر من حرصكما لقد كان لي فيكما رأي؛ اگر حرص بر حکومت و مقام نداشتید، تصمیم داشتیم بخشی از آن را به شما بسپارم" (یعقوبی، همان، 2، 180). افزون بر این، آنچه رفتار قدرت جویانها را بیشتر منعکس میکند، نزاعی بود که میان آنها بر سر تصاحب کوچک ترین نمادهای قدرت در گرفت. پس از تسلط شورشیان بر بیت المال، هر یک از این دو صحابی، برای تحت کنترل درآوردن این مرکز اقتصادی، به نصب قفل و گماشتن نگهبانانی از جانب خود اقدام نمود تا جایی که با بالا گرفتن اختلاف، عایشه از سوی خود، عبیدالله بن زبیر را مأمور مقفل کردن بیت المال نمود، به طوری که در یک روز، سه قفل از سوی طلحه، زبیر و عایشه بر در بیت المال زده شد (مفید، همان، 173).

اختلاف آنها محدود به امور مادی نبود، چه، حتی بر سر اینکه چه کسی امامت نماز را بر عهده گیرد نیز دچار اختلاف شدند؛ تا جایی که باز هم با وساطت عایشه، این اختلاف به ظاهر فرو نشست (ابن مسکویه، 1369، 1، 451). بعدها که خبر رقابت این دو صحابی به گوش امام علی علیه السلام رسید، فرمود "طلحه و زبیر هر یک امیدوارند که حکومت را به دست آورند و دیده به آن دوختهاند. هر کدام بار کینه رفیق خود را به دوش میکشند که به زودی پرده از روی آن کنار خواهد رفت. به خدا سوگند، اگر به آنچه مراد کردهاند نایل شوند، این، جان آن را میستاند و آن، این را از پای در میآورد" (نهج البلاغه، خطبه 148).

در بیان چگونگی ایجاد طبقات "صدر" مینویسد: سطح زندگی، وضع خاص خانوادگی و اوضاع محیطی، در تربیت روحی و بدنی، تاثیر بسیاری دارد. ثروتمندان در تنعم و آسایش زندگی میکنند و کشاورزان در محیط بیآلایش روستا. اختلاف قوای بدنی و روحی و تربیت حاصل از نوع زندگی و تفاوت در کیفیت معاش و عقائد اجتماعی و ادبیات و هنر و انتخاب مسکن غذا، باعث بروز اختلافهایی شدید در نوع زندگی مردم میشوند. این اختلاف زمانی که از یک نسل تجاوز کند به تدریج شدت مییابد و تبدیل به شکافهای عظیم صنفی و طبقهای و حتی ملی می-شود (حجتی، 1354).

اسلام همه بشر را در برابر خدا و قانون اسلام یکسان می داند و برتری را فقط به اهل تقوی می دهد. در قرآن می خوانیم: "يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى وجعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر؛ ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را قبیله قبیله قرار دادیم تا همدیگر را به نسبت به شهر و قبیله بشناسید. همانا گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست. همانا خدا دانا و آگاه است (حجرات، 18). پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این جهت بین عرب و غیر عرب فرقی نمی گذاشت و بیت المال را به طور مساوی بین همه مسلمان ها تقسیم می نمود، اما خلفای سه گانه بر

خلاف این سنت پیامبر صلی الله علیه وآله عمل نمودند. پس از قتل عثمان و بیعت مردم با امام علی علیه السلام، آن حضرت به اسلام یعنی سنت پیامبر صلی الله علیه وآله عمل نمود و بین مهاجر و انصار، عرب و عجم، قریش و غیر قریش فرقی نگذاشت و پس از آنکه بیعت با او به پایان رسید، دستور فرمود تا بیت المال را بین مسلمین حاضر به طور مساوی تقسیم نموده و به هر کس سه دینار بدهند. خود سه دینار برداشت و به آزاد کرده اش قنبر هم سه دینار داد. آن حضرت بر خلاف خلفای قبلی، انصار را به حکومت شهرها و امارت لشکرها گماشت. مثلاً قیس بن سعد بن عباد را والی مصر و سهل بن حنیف را والی بصره و عثمان بن حنیف را والی مدینه تعیین فرمود و از غیر قریش مالک اشتر را والی مصر قرار داد. البته از قریش و به خصوص بنی هاشم هم استفاده می کرد. برخلاف نگاه امیرالمومنین علیه السلام بر امر حکومت داری، بعضی از یاران حضرت در فکر امتیازات و بهره مندی های شخصی بودند. حضرت حتی نسبت به دختر خود که گردنبندی را به امانت از علی بن ابی رافع، کلید دار بیت المال، به صورت امانت گرفت، هم دخترش و هم علب بن رافع را به شدت بازخواست کرد (طبری، 1362، 3، 90).

بیش از سی نامه از هفتاد و نه نامه حضرت امیر در نهج البلاغه به کارگزارانی نوشته شده که از جانب او در شهرهای مختلف به کار گماشته شده بودند. با ملاحظه متن نامه ها، به خوبی می توان دریافت که ایشان چگونه به امور مردم و امنیت آنها اهتمام داشته و از اینکه عاملان او در حوزه اختیار خود مرتکب خطا و انحراف شوند، نگرانی داشته است. خواص حکومت امام علی علیه السلام، معتقد بودند که باید سهم بیشتری از دیگران از بیت المال ببرند و حتی به حضرت تذکر دادند، ولی امام با آنان مخالفت کردند (ابن ابی الحدید، همان، 7، 39-41). آن حضرت پس از اینکه به خلافت رسید، با شناختی که از انحرافات جامعه زمان خود داشت به اصلاح آن همت گماشت تا اساس حکومت و مدیریت جامعه بر مبنای دین استوار گردد. او دریافت که جامعه نیازمند اصلاحات اساسی است. می بایست تبعیضهای ناروا و ظالمانه از جامعه زدوده شود و میان صاحبان اصلی به مساوات تقسیم گردد. والیان فاسد از مصادر امور برکنار شده و به جای آنان، عناصر صالح، باتقوا و شایسته، زمامداری جامعه اسلامی را بر عهده گیرند. ایشان کارگزاران را امانتدارانی میدانند که باید نگهبان امانتی باشند که در دست آنان قرار گرفته است نه اینکه از منصب خود به عنوان وسیله ای برای تسلط بر مردم و تجاوز به حقوق آنها استفاده کند. این مطلب در بخشی از نامه او به اشعث بن قیس، حاکم آذربایجان آشکار است: "و انّ عملک لیس لک بطعمه و لکنه فی عنقک أمانة..." (نهج البلاغه، نامه 5).

این روش بر سران قبایل عرب گران آمد و کسانی که در حکومت های قبل امتیازات فراوان داشتند، ناراضی شدند. طلحه و زبیر دو صحابی مشهور، در ابتدای حکومت آن حضرت قصد قیام و مخالفت با حضرت امیر علیه السلام را نداشتند، اما چون دیدند حضرت آنها را از امتیازاتی که خلفای قبل به آنها داده بودند، محروم می کند، از او کناره گرفتند. اینها در مسجد پیامبر می آمدند و گوشه ای می

نشستند و بنی امیه هم که کینه دیرینه با علی علیه السلام داشتند و پی بهانه می گشتند، دور آنها جمع می شدند و نوای مخالفت را سر می دادند و به علی علیه السلام می گفتند: ایا این عدالت است که ما مهاجرین اولین با آنهایی که به شمشیر ما مسلمان شده یا بنده ما بوده و بعد ما آزادشان کرده ایم و اینک مسلمان شده اند در امتیازات با ما یکسان باشند؟ حضرت در جواب آنها می فرمود: برادران من، ما و شما دیدیم که پیامبر صلی الله علیه و آله چطور رفتار می کرد و بیت المال را چگونه تقسیم می نمود.

راز عدم همراهی مردم با برنامه های حضرت، در تباین اهداف آنان قرار داشت. اهداف آنان قرار داشت. اهداف امام، بلند و معطوف به کمال انسانی بود و خواسته های یاران، همان بهره جستن از تمتعات مادی و دنیوی بود. لذا افراد دون همت از یاری و همراهی مردی که همت بلند و والا داشت، باز می ماندند.

این آسیب، آسیب بسیار مهمی است که منتظران همه ی دوران با آن، دست و پنجه نرم کردند. و بسیار باید مورد مراقبت قرار گیرد که منتظر حضرت ولیعصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، از این ناحیه آسیبی نبیند که جبرانش سخت و شاید امکان پذیر نباشد. در عصر غیبت حضرت مهدی عجل الله، هم رقابت برای قدرت زیاد است و به همین دلیل احتمال آسیب پذیری هم بالاست و تهذیب عمیقی را می طلبد تا منتظران به سر مقصود برسند.

3-2. انحراف خواص و راحت طلبی آنان

در کشاکش حوادث و تحولات دوران، انتظاری که از دوستان هست از دشمنان نیست. امیرالمومنین علیه السلام بی تردید چشم امید به معاویه و مروان و نظائرشان نداشت، اما از افرادی چون طلحه و زبیر که یار همراه اسلام و پیامبر بودند، این انتظار بود که در گیر و دار معرکه و تخاصم حق و باطل، علی علیه السلام را تنها نگذارند و سیاست معاویه را دنبال نکنند. و با توجه به این که از بیعت کنندگان نخستین با آن حضرت بودند، پیمان نشکنند. لذا عملکرد آنان، علی علیه السلام را متأثر و شگفت زده کرد و داوری دربارهی آنان را به خدا واگذار نمود. در بخشی از خطبهی آن حضرت- پس از حضور و هجوم مردم در بیعت با امام، بعد از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و پیمان شکنی طلحه و زبیر- چنین آمده است:

"...آمدید و گفتید بیعت کردیم، گفتم: نه. گفتید: آری! گفتم: نه! دستم را بستم و شما آن را گشودید، دستم را به عقب کشیدم و شما آن را به سوی خود کشانید، و بدانسان که شتران تشنه بر آبشخور هجوم برند، بر من سر و دست شکستید؛ چنان که پنداشتم مرا خواهید کشت! و یکدیگر را نابود خواهید ساخت! در این حال دستم را گشودم و شما با رضا و رغبت بیعت کردید" (نهج البلاغه، نامه 137). "و قبل از همه طلحه و زبیر با میل و بدون اکراه دست بیعت دادند، اما چیزی نگذشت که از من اذن عمره خواستند و خدا میداند که آنها قصد خیانت داشتند، از این رو مجدداً آنان را به اطاعت فرا خواندم تا مبادا امت را با غائلهها درگیر کنند و آنها

پذیرفتند اما به عهده‌ی که با من نمودند وفا نمودند و بیعت مرا شکستند. جای بسی شگفتی است که این دو نفر در برابر ابی بکر و عمر سر تسلیم فرود آوردند اما با من به مخالفت برخاستند، در حالی که من از آن دو کمتر نبودم! اگر بخواهم چیزی بگویم تنها سخنم این است: خدایا! تو خود درباره‌ی آنان حکم کن که با من چه کردند و امر مرا کوچک شمردند و مرا بر آنان پیروز گردان." (نهج البلاغه، نامه 54).

4. طلحه و زبیر منتظران خلافت امیرالمومنین علیه السلام و خواص حضرت

طلحه و زبیر از اصحاب صاحب رأی شمرده میشدند، همانگونه که در شورای شش نفره‌ی عمر نیز برای تعیین خلیفه بعد از او حضور داشتند (ذهبی، 1413ق، 3، 496). مردم، به این دو صحابی به چشم شیوخ مهاجرین مینگریستند (طبری، همان، 6، 2360). زبیر، نوهی عبدالمطلب و ملقب به "حواری رسول الله" بود (واقعی، 1369، 1، 343). و از سلحشوران و فارسان عرب به شمار می‌آمد (همان، 276). او در روز فتح مکه، در کنار علی علیه السلام و سعد بن ابی وقاص، سومین پرچمدار سپاه اسلام بود. او پسر عموی ابوبکر، و از جانبازانی بود که دست راستش در روز احد برای محافظت از پیامبر اسلام دچار آسیب شده بود "همان، 184). طلحه نیز به "طلحة الخیر" شهرت داشت و در زمره‌ی اجواد عرب محسوب میشد.

زبیر و طلحه از اصرار کنندگان به علی علیه السلام برای پذیرفتن خلافت بودند و هر چه حضرت به آنها میفرمود که "من وزیر شما باشم بهتر است از اینکه امیر شما باشم" (مفید، 1367، 73). و علیرغم مخالفت علی علیه السلام که می‌فرمود: "مرا به خلافت چه حاجت، هر که را میخواهید انتخاب کنید من با شما می‌ام" ولی زبیر و طلحه گفتند: "کسی جز تو را انتخاب نمیکنیم" (طبری، همان، 4، 427). امام درباره بیعت مردم با آن حضرت میفرماید: "آن چنان مردم در بیعت من خشنود بودند که خردسالان، شادمان و پیران، برای بیعت کردن، لرزان به راه افتادند و بیماران بر دوش خویشان، سوار و دختران جوان، بی نقاب به صحنه آمدند" (نهج البلاغه، خطبه 229). مردم این روزگار، به ویژه بصریان، طلحه و زبیر را با اوصاف یاد شده میشناختند؛ در حالی که با گذر از عصر نبوی و فرا رسیدن دوران خلفای سه گانه، در پی سرازیر شدن غنایم فتوح اسلامی و نیز در پرتو سیاست اقتصادی خلفا، روحیات و خلیات این دو صحابی، همچون بسیاری از صحابی دیگر، دستخوش تحول شده بود؛ به گونهای که رفاه زدگی و تجمل گرایی، آنها را به اشرافیت مادی راغب کرده و اشرافیت معنوی پیشین آنها را تحت پوشش قرار داده بود (مسعودی، همان، 1، 690).

زبیر پسر صفیه و پسر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. او در مکه و در شانزده سالگی، چهارمین یا پنجمین نفری بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد (محمد بن سعد، همان، 3، 75). و در ایمان خود استقامت داشت،

به طوری که عمویش او را در حصیری میپیچید و آتش در اطرافش روشن میکرد تا به کفر برگردد و او مرتب میگفت: "هرگز کافر نخواهم شد" (همان، 554).

علی بن ابیطالب و زبیر، دو تن از صحابه بزرگ و تأثیرگذار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تحولات عصر نبوی بوده‌اند. هر دو از سابقین و پیشگامان در گرایش به اسلام به شمار میروند. علی علیه السلام اولین ایمان آورنده به حضرت رسول و زبیر نیز اولین تصدیق کننده و ایمان آورنده از بنی اسد و خاندان زبیری به پیامبر بود. او نزدیکی خود را به بنی هاشم در دوره رسالت و عهد نبوی به سبب مقام و موقعیت معنوی که از آن برخوردار بود، حفظ کرد و دوشادوش علی علیه السلام در تمام غزوات علیه دشمنان اسلام و پیامبر شمشیر میزد تا جایی که از طرف پیامبر لقب حواری گرفت (سرافراز، 1397، 89). او از مهاجرین اولیه اسلام به حبشه به شمار میرفت که سپس از حبشه به مدینه هجرت نمود و از گروهی بود که عنوان افتخار آمیز "هاجر الهجرتین" (کسی که در هر دو هجرت شرکت داشت) را با خود داشت (ابن کثیر، 1977، 7، 277). وی در جنگ یرموک نیز شرکت کرد و از روی علاقهای که به شهادت اسلام داشت، اسامی آنان را روی فرزندان خود گذاشته بود (محمد بن سعد، همان، 74).

زبیر از اندک افرادی بود که در جنگ احد به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر دشمن، مقاومت کرد و با پیامبر تا سر حد مرگ بیعت بست. در روز فتح مکه نیز، یکی از پرچمهای مهاجرین به دست زبیر بود (همان، 77). از زبیر و مقداد، به عنوان دو شاهد نام برده شده است که ذیل یکی از وصیتنامههای حضرت زهرا سلام الله علیها را که بر امام علی علیه السلام املا نموده، امضا کرده‌اند (کلینی، 7، 48).

از دیگر وفاداریهای زبیر نسبت به حضرت علی علیه السلام میتوان به تلاشهای شبانه امام برای یاری طلبیدن به همراه حضرت زهرا سلام الله علیها بر در خانه انصار اشاره کرد. چهل مرد به علی علیه السلام قول دادند تا سحرگاه با سرهای تراشیده و مسلح به حضورش بیایند، هنگام صبح، جز چهارتن زبیر، مقداد، سلمان و ابوذر کسی حاضر نشد. ابن ابی الحدید اظهار میدارد که زبیر در یاری امام علی علیه السلام در ماجرای سقیفه، از همه پایدارتر و در اطاعت از او روشنتر بود و هر بار که حضرت درخواست یاری علیه اصحاب سقیفه داشت، زبیر با سری تراشیده و شمشیر حمایل کرده می‌آمد (ابن ابی الحدید، همان، 5، 122). او در سقیفه فقط اندیشه علوی داشت و به شدت دوستدار علی علیه السلام بود و شریک خلوتهای او و همواره متمسک به صحبت و مودت او بود تا اینکه پسران او که با علی علیه السلام مخالف شدند زمینه را برای انحراف از دوستی علی فراهم کردند (همان). او از همفکران علی علیه السلام بود که از بیعت با ابوبکر ابا داشته، ولی سرانجام هر طور بود زبیر را راضی به بیعت با ابوبکر کردند و کارش سامان یافت (شهیدی، همان، 117).

با این وجود، آنها در روزگار خلافت ابوبکر با هم همکاری داشته‌اند. ابوبکر، علی علیه السلام و زبیر و طلحه را با تنی چند بر گذرگاههای کوههای پیرامون مدینه

گماشت تا از کم و کیف فعالیتهای مرتدان از دین اسلام پس از رحلت پیامبر، اطلاع حاصل کنند(ابن مسکویه، همان، 273). به نظر میرسد میان چند نفر نظامی که برای اجرای یک مأموریت و یا انجام عملیات نظامی، عازم منطقهای میشوند باید همدلی و موانست وجود داشته باشد تا بتوانند به اجرای دقیق مأموریت خویش پردازند و با موفقیت برگردند، لذا ابوبکر، علی علیه السلام و زبیر را به این خاطر انتخاب کرد که همدلی آنها، مسبوق به سوابق قبلی بود و این دو با هم روابط مثبت تنگاتنگی داشتند. قطعاً ابوبکر که خود تازه حاکم شده بود و از روحیات افرادش اطلاع داشت برای پیشبرد کارش نمیتوانست دو نفر غیر همدل را برای مأموریتی حساس بگمارد(سرافراز، همان، 92).

نیم نگاهی گذرا به نقش زبیر در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به ویژه در غزوات آن حضرت، نشان میدهد که او تنها شخصی است که در کنار علی علیه السلام برای نشان دادن نهایت ایمان و وفاداری به پیامبر، رقابت دوستانهای داشته است و این، باعث شده بود که برای حمایت از پیامبر و اسلام، پایه پای علی علیه السلام پیش برود. چنانکه در جنگ بدر کفار قریش او را کفو علی علیه السلام و حمزه قرار دادند(بلاذری، 1398، 3، 488). شاید یکی از دلایلی که عمر در دوران خلافت خویش، چندان به زبیر بها نداد به خاطر دوستی زیاد زبیر با علی علیه السلام بوده است. آنچه که به نظر میرسد این است که زبیر تا پس از خلافت عمر و حتی تا پایان خلافت عثمان نیز رابطهای دوستی خود را با امام علی علیه السلام، کاملاً قطع ننموده است؛ بلکه شواهد دلالت دارند بر اینکه مخالفت او آرام آرام آغاز شد و سپس با تحریکات فرزندش عبدالله، فزونی یافت.

حضرت علی علیه السلام در جایی تصریح میکند که زبیر تا این اواخر با او بوده است. او به بصره که رسید ابن عباس را فرستاد و فرمود: برو به زبیر سلام برسان و بگو مرا در حجاز شناختی و در عراق نمیشناسی؟ چه چیزی تو را از آن باز داشته است؟(نهج البلاغه، خطبه 31) همچنین در جایی دیگر تصریح میکند که فرزندش عبدالله، زبیر را از حمایت علی علیه السلام، باز داشته است و به جنگ او کشانده، چنانکه میفرماید: زبیر پیوسته با ما بود تا اینکه فرزند شومش عبدالله بزرگ شد. او پیوسته با ما اهل بیت بود تا اینکه فرزندانش بزرگ شدند و او را از ما جدا کردند(نهج البلاغه، حکمت 453) در آن زمان که قاتل زبیر، شمشیر زبیر را به دست حضرت داد، امام شمشیر را از او گرفت، نگاهی آمیخته با افسوس به آن انداخت، مرتب شمشیر را در دستش میگرداند و میفرمود: "چه بلاها و مصیبتها را این شمشیر از چهره رسول خدا زدود، اما افسوس که سرانجام او به این جا کشیده شد!"(اعثم کوفی، همان، 2، 313).

طلحه از سرداران شجاع و نامآور اسلام به شمار میرفت که در تمام جنگها غیر از جنگ بدر، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و پا به پای او علیه کفر شمشیر میزد. او در جنگ احد به خاطر شدت حملات و استقامت دستش مجروح شد و تا آخر عمر معلول ماند. لذا جانباز جنگ احد به شمار میرفت. پیامبر اکرم، بین او و ابو ایوب انصاری عقد برادری بست. وی را به سبب کثرت جود و

سخاوتش "طلحة الخیر" و "طلحة الفیاض" مینامیدند، او از صحابی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به شمار میرفت که آن حضرت را خوب همراهی کرد. مردم او را به عنوان فدایی پیامبر میشناختند و کانت له يوم احد البیضاء و شلت یده يوم احد وقی بها رسول الله و استمرت کذلک الی أن مات "(الجوزی، 1412، 7، 275-276).

حضرت علی علیه السلام در یک جا از طلحه با عنوان "فتی العرب و اجودهم" (همان، 5، 83) و در جای دیگر از او با عنوان "اخذع الناس" (اعثم، کوفی، همان، 298). یاد میکنند. پیداست وقتی شخصیتی مانند امام علی علیه السلام که در تمام جنگها، طلحه را دیده و او را از نزدیک میشناسد، چنین او را وصف کند، معلوم میشود طلحه چه کمالاتی در خود داشته که توجه مردم به سوی او منعطف میشده است. در جای دیگر، حضرت او را با عنوان "شیخ المهاجرین" (همان، 300) خطاب میکند. طلحه به عنوان رئیس و پیر مهاجرین شناخته میشد که خود مقامی بس با ارزش و مورد توجه عام و خاص بود (عرب صالحی، همان، 161).

امام از شگفتی کار رفیقان راه و یاران همراه دیروز، پرده بر می دارد که چگونه در بوته امتحان امروز، رنگ میبازند. آنها که نه فقط سه خلیفه پیشین را تحمل کردند، بلکه در برابر غائله معاویه- که از هر خطری برای اسلام زیانبارتر بود- بی- تفاوت به نظاره نشستند، اما همین که در برابر علی علیه السلام قرار گرفتند سر به طغیان برداشتند و مصالح اسلام و خونهاهای مسلمین را بازیچه مقاصد دنیوی کردند (رهبر، 201). برای امام علی علیه السلام گران بود که ببیند یاران دیروزش، که حاملان قرآن و شب زنده داران بودند، امروز سلاح در کف گرفته و به روی امام شمشیر میکشند.

حضرت زهرا سلام الله علیها هم در خطبه فدکیه هشدار می دهد به این مردم داده بودند که علت مصائب بعد از نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، راحت طلبی و سکوت این مردم در عین دانستن حقیقت بود (و خلوتم بالدَّعة... جلفایی، 1397، 73). این بانوی بزرگوار، به موقع به دفاع از امام و ولیّ بر حقّ اسلام پرداختند، حتی در حال مجروحیتی که مردان مجروح نیز یا توان مبارزه ندارند و یا خود را معاف از آن بر می شمارند ولیّ آن بانوی متعهد با اینکه فرزند نارسیده خود را از دست داده بود و حقیقتاً نیاز به استراحت داشت و شرعاً نیز معذور بود ولی باز از حمایت از ولیّ الهی و ولایت اسلام و از دفاع از مسلمین و سرنوشت دین خدا دست نکشیدند. این اقدامات حضرت زهرا سلام الله علیها به موقع و در بطن و متن حوادث بود، و اگر دیرتر از موعد خود صورت گرفته بود، سران سقیفه مجبور نمی شدند با اقدامات خشن و فیزیکی به دختر پیامبر صدمه بزنند (محمد نژاد، 1399، 107-108).

دینداران، علما، اندیشمندان و هر کسی که در جایگاه خواص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به حساب می آید به هوش باشد که خطر در کمین است همچنان که منتظران پیشین را به تله انداخت. کوچکترین غفلتی سبب بی بهره

شدن از فیض انتظار شده و منتظر حضرت را از قطار منتظران، پیاده کرده و به گمراهی میکشاند.

نتیجه

حب دنیا با قدرت زیادی که در انحراف انسان در مسیر الی الله دارد؛ حتی می تواند خواص جامعه را هم منحرف کند، فراموش نشود که از عوامل انحطاط جامعه و افول نهضت های بزرگ، انحراف و زاویه گرفتن خواص و نخبگان جامعه از رهبری الهی و صراط مستقیم است و جهل و سادگی مردم، زمینه را برای سوء استفاده آنان آماده میکند. بی شک، دور شدن سردمداران و نخبگان از اهداف اولیه، سبب پوسیدن نظام از درون میشود. تا وقتی پرچم داران و عوامل اصلی هر انقلاب- مخصوصا اگر چهره مذهبی به خود بگیرد- از عهدی که با خدا بستهند برنگردند، هیچ چیز هسته اصلی آن را تهدید جدی نمیکند؛ زیرا این سنتی الهی است که تا امتی بر سر پیمان الهی بایستد و در این راه دچار تغییر و دگرگونی نشود، خداوند هم تغییری در تعامل و یاری خود نسبت به آن امت نمیدهد. حب دنیا، خواص را به سمت قدرت طلبی و کسب امتیاز از دنیا سوق می دهد. لازم به ذکر است که اگر خواص هر امتی به اغراض مال پرستی و ثروت اندوزی، باند بازی و مقام پرستی، شهوت رانی و دنیاگرایی و غیره، عهدشکنی کردند، به دنبال آن مردم هم به آنان اقتدا کرده، جامعه را فساد و تباهی فرا میگیرد، در نتیجه خداوند هم دست عنایت خود را برداشته، و در وادی ظلمانی دنیا تنهایشان خواهد گذاشت (عرب صالحی، همان، 155). مانند منتظران حضرت علی علیه السلام، که در راه انتظار خود، هر جا موقعیت دنیایی شان به خطر افتاد و تضعیف شد، آنها میدان را ترک کردند و سستی و راحت طلبی از خود نشان دادند. به ویژه برخی از یاران خاص قدیمی، که انتظار رعایت عدالت امام را نداشتند و به خاطر همین در مقابل امام علیه السلام، صف آرای می کردند.

هنر خواص آن است که میتوانند منتظران را دنبال خود بکشانند- چه در راه حق، چه در راه باطل؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله میفرمایند: "قال رسول الله صنفان من امتی اذا صلحاً امتی و اذا فساداً فسدت امتی قیل یا رسول الله و من هما قال الفقهاء و الامراء؛ دو دسته از امت منند که اگر صالح بودند امت من به صلاح کشیده میشود و اگر فاسد شدند، مردم خود را نیز به فساد میکشانند، یکی فقها و دیگری زمام داران." (شیخ صدوق، 1362، ص 37) هر دو دسته از خواصند؛ خواص در فریفتن مردم، ید طولانی دارند و به راحتی با توجیه گری های خود، حق را لباس باطل و باطل را لباس حق میپوشانند، مگر آنکه جامعه به مرحله ای از رشد برسد که خود بتواند حق را از باطل تشخیص دهد. تلاش خواص منحرف، آن است که مردم را بر جهل خود نگاه دارند تا بتوانند بر آنان حکومت کنند. در جامعه هم عصر امیرالمومنین علی علیه السلام، خواص به اقدام نظامی علیه حضرت دست نزدند اما با گفتار خود و فتاوایی که صادر نمودند، عقبه فکری مردم را برای اطاعت از امام علی علیه السلام، سست میکردند و آنان را از پشتوانه اعتقادی

برای همراهی با ولی زمان، خالی ساخته و در نتیجه انگیزه عملی آنان را ضعیف مینمودند.

این آسیبها فقط مربوط به دوران ائمه نیست. با اینکه در دوران حضرت علی علیه السلام، اتفاق افتاد، ممکن است در دوران امام زمان نیز اتفاق بیفتد. اگر منتظران امام زمان عجل الله تعالی فرجهم الشریف هم، بصیر نباشند، این خطرات، آنها را تهدید میکند و سبب دور شدنشان از صراط ولی خدا میشود که در آن صورت در ضلالت ابدی افتاده و نتیجه ای از انتظار، عایدشان نمی شود.

منابع

1. نهج البلاغه
2. ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صار، 1385.
3. ابن شبه نمیری، عمر، تاریخ المدینه المنوره، قم: منشورات دارالکفر، 1410ق.
4. ابن کثیر، البدایه و النهایه، جلد هفتم، چاپ دوم، بیروت: دارالمعارف، 1977م.
5. ابن مسکویه، ابو علی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، جلد اول، تهران: سروش، 1369.
6. ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، جلد دوم، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
7. اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، جلد هجدهم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
8. اعثم کوفی، عزالدین علی، الفتوح، جلد دوم، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1406ق.
9. امینی، عبدالحسین، الغدیر، جلد سوم، بیروت: دارالکتب العربی، 1397ق.
10. امینی، علی اکبر، - دشتی، فرزانه، پیامدها و دستاوردهای حکومت امام علی علیه السلام، پژوهش نامه علوی؛ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1391.
11. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق محمد باقر محمودی، جلد سوم، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، 1379ق.
12. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، قم: موسسه امام صادق علیه السلام، 1388.
13. الجوزی، جمال الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، جلد هفتم، بیروت: دارالکتب العلمیه، 1412ق.
14. حجتی تهرانی، علی، نای و نی، تهران: انتشارات جهانآرا، 1354.

15. ذهبی، شمس الدین، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام، جلد سوم، بیروت: دارالکتب العربی، 1413ق.
16. رهبر، محمد تقی، علی علیه السلام ابر مرد مظلوم، قم: بوستان کتاب، 1387.
17. سرافراز، علی، مناسبات حضرت علی علیه السلام با زبیر بن عوام در عصر خلفای راشدین (از سقیفه تا جنگ جمل)، تاریخنامه خوارزمی، 1397.
18. شهیدی، جعفر، قیام حسین علیه السلام، چاپ چهل و ششم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1389.
19. شیخ صدوق، امالی، جلد اول، قم: المطبعة الحکمه، 1373ق.
20. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الامم و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران: اساطیر، 1362ش.
21. عبدالمجید، ابن ابی الحدید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، جلد اول، تهران: نی، 1374.
22. عرب صالحی، محمد، خواص امت و جنگ جمل، فصلنامه علمی تخصصی سخن تاریخ، ش 13، 1390.
23. العسقلانی، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر، الإصابة في تمييز الصحابة، بیروت: دار الکتب العلمیة، 1415ق.
24. کلینی رازی، ابو جعفر محمد بن یعقوب بن کلینی رازی، کافی، جلد اول، بیروت: دارالکتب الاسلامیه، 1375ق.
25. متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال، جلد یازدهم، بیروت: موسسه الرساله، 1413ق.
26. محمد نژاد، مهر علی، حماسهی فاطمی، چاپ سوم، تهران: انتشارات سنا، 1399.
27. محمد بن سعد، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، جلد اول، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه، 1374.
28. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، المروج الذهب و المعادن الجواهر، جلد دوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، 1409ق.
29. مفید، محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح هاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات علمیه الاسلامیه، بی تا.
30. مفید، محمد بن نعمان، نبرد جمل، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، 1367.
31. میری، وجیهه، و دیگران، ماهیت رفتار سران جمل در ماجرای سقوط بصره، پژوهش نامه علوی، 1394.

32. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، جلد اول، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، 1369.
33. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، التاریخ الیعقوبی، جلد اول، بیروت: دار صادر، 1371.